بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 17 اردیبهشت 1396.

بحث سر این بود که در آیه شریفه یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثین فان کن نساءا فوق اثنتین فلهنّ ثلثا ما ترک و ان کانت واحدهً و تا آخر آیه مراد از اولاد در این آیه چیست؟ اولادکم. ما عرض می کردیم که مراد از اولاد اولاد بلاواسطه است. صاحب جواهر فرموده بودند که نه، اگر به طور کلی اولاد را هم مراد اولاد بلا واسطه بدانیم معنای حقیقی اش را در این آیه قرینه ای وجود دارد برای اینکه معنای مجازی اراده شده است برای اینکه چندین جا بحث حاجبیت را در مورد ارث مادر حجب از یک سوم به یک ششم در ارث زوج و زوجه از یک دوم به یک چهارم و یک چهارم به یک هشتم کلمه ولد به کار رفته است در آیات مختلف و این جاها مراد از ولد معنای عام است. این قرینه است برای اینکه مراد از اولادکم هم منای عام است. خب ما می گفتیم که این مراد معنای عام نیست و معنایش ولد بلا واسطه است و ولد با واسطه از روایاتی که نوه را نازل منزله فرزند قرار داده است از آن روایات استفاده شده است که این حکم در مورد ولد ولد هم جاری است. و ولد ولد هم همچون ولد حجب حرمان و حجب نقصان را هر دو را دارا هستند. خب سؤال این بود که حالا به قرینه خارجی مراد از ولد اعم بشد یا به قرینه داخلی باشد هر چه باشد بالأخره اگر ولد در این آیه به معنای عام اراده شده باشد نتیجه اش این می شود که یوصیکم الله فی اولادکم این اولاد هم معنایش معنای عام باشد. بحث ما به اینجا رسید این سؤال را طرح کردیم. اینجا من برای پاسخ این سؤال نیازمند یک توضیحی در مورد حکومت و باب حکومت و باب تنزیل هستم. مرحوم شهید صدر یک تعریفی در مورد حکومت مطرح کرده اند که مشابه آن را در جاهای مختلفی از کتاب های ایشان دیده می شود من عین عبارتشان که در بحوث فی علم الاصول آقای هاشمی جلد 7 صفحه 165 آمده است این جور است. الحکومت عباره عن نظر احد الدلیلین الی الآخر بمعنی اشتماله علی خصوصیهٍ تجعله ناظرا الی مدلول الدلیل الآخر و محددا للمراد النهایی منه. می گوید حکومت باعث می شود که مراد نهایی ز دلیل دیگر به وسیله دلیل حاکم تعیین شود. این تعریفی که ایشان از حکومت کرده اند یک بحثی در موردش هست که آیا حکومت نظارت بر دلیل بما هو دلیل و دلالت دلیل دارد یا نظارت به مدلول دلیل یعنی ذات مدلول دارد؟ این را توجه فرمایید و این یک مرحله و مرحله دیگر حالا من بعد عرض می کنم و آیا همه مواردی را که به عنوان حکومت تلقی می شود، نظارت به دلیل یا نظارت به مدلول در موردش تصویر می شود این هم یک بحث دیگر است. این دو بحث را دقت کنید یک مقداری من بازش کنم. ببینید بعضی موارد حکومت که حکومت تفسیریه است خب واضح است فرض کنید روایت می آید می گوید که مراد از آیه قرآن این است. مراد از کلام پیغمبر این است مثلا در همین آیات ارث دو جا بحث ارث کلاله مطرح است. یکی در همین اوایل سوره نساء و یکی در اواخر سوره نساء آیه آخر سوره نساء دقیقا. در روایات گفته شده است که آن که در اوایل هست مبوط به کلاله امی است وآن که در اواخر هست مربوط به کلاله أبی است. این را بیان کرده است. یا در مورد روایات پیغمبر مثلا یک شخصی می آید می گوید که پیغمبر فرمود که عورت المؤمن علی المؤمن حرام. راوی سؤال می کند که مراد از عورت به معنای سفلیه هست می گوید نه این عورت به آن معنا نیست. عورت به معنا ازا سر است. این جور تفسیر هایی که دقیقا ناظر به این است که یک واژه ای که در یک روایت هست معنایش چیست. یک روایت را مرادش را تفسیر می کند آن بحث خاصی ندارد پیداست که این روایت مفسر آن قرار داده شده است. حالا این روایت های مفسره چطوری توجیه منطقی اش می شود کرد چطور می شود که اعتماد کرده باشند به قرینه منفصله در تعیین مراد. آیا ین قرینه منفصله کاشف از قرینه متصله هست چه هست آنها یک بحث های اصولی دارد که نمی خواهم وارد آن ها شود. علی أی تقدیر در مورد حکومت های تفسیری، حاکم دلالت دلیل را مشخّص می کند. ظهور دلیل محکوم به وسیله دلیل حاکم مشخّص می شود و محدّد می شود. نحوه دلالتش را حاکم تعیین می کند. همان مراد استعمالی اش را دقیقا. همان نحوه دلالتش را. ولی یک موقعی هست که نه، ما حاکم نمی آید مراد را به این معنا مشخص کند. فرض کنید روایت گفته است که مثلا ازا شککت فابن علی الاکثر. دلیل دیگر آمده که لا شک لکثیر الشک. این نه اینکه آن موقعی که کلمه اذا شککت را به کار بردیم مراد از شککت شک غیر کثیر الشک است. مدلول استعمالی شککت را نمی خواهد تعیین کند. ظهور در این ندارد. بلکه می خواهد بگوید که آن حکمی که در اذا شککت هست، آن حکم مجعول، آن نسبت به کثیر الشک شمول ندارد. آن حکمی که جعل شده است آن حکم مربوط به غیر کثیر الشک هست. در واقع یعنی از جهت روح قضیه و لبّ قضیه، تفاوتی با تخصیص ندارد. یعنی روحا این دارد تخصیص می زند حالا نحوه لسان و نحوه بیانش به لسان حکومت هست این جا در واقع مدلول دلیل این مدلول دلیل که می خواهیم بگوییم یعنی آن حکمی را که دلیل محکوم متعرّض بیان آن حکم هست، محدوده آن حکم به وسیله حاکم بیان می شود. نه نحوه دلالت دلیل محکوم. این هم یک جور دیگر است. می خواهد بگوید که آن حکم این مقدار توسعه ندارد. ولی یک باب دیگری هست که به نظر می رسد که این را از باب حکومت گرفته شده است، این اصلا باب جدیدی هست. اصلا حکومت به یکی از این دو معنا نیست. ن به معنای آن چیزی که ناظر به دلالت دلیل اول هست. یا ناظر به حکمی که دلیل اول به او نظارت دارد. نه آن غالب مواردی که به عنوان حکومت توسعه ای معرفی شده است. غالب حکومت های توسعه ای هیچ یک از این دو مطلب در موردشان صادق نیست. یک نکته ای بگویم کلام شهید صدر که عبارتش را آوردم یک ابهامی دارد که اینکه می گوید محددا للمراد النهایی منه یعنی چه؟ یعنی دلالت دلیل را تغییر می دهد یا آن حکم و جعلی که دلیل اول به او ناظر هست محدوده آن دلیل را مشخص می کند؟ یک ابهامی اینجا وجود دارد که خود کلام شاید ظهورش این باشد که می خواهد بگوید که دلالت دلیل را مشخص می کند. اگر مراد این باشد اکثر موارد حکومتی که وجود دارد غیر از حکومت تفسیریه، سایر موارد حکومتی که ایشان انواع و اقسام دارد داخل در این تعریف نیست. ولی ممکن است که مراد ایشان از این محددا للمراد النهایی منه این باشد که جعلی که دلیل محکوم ناظر به آن هست به وسیله حاکم محدوده آن جعل مشخص می شود. در حکومت های که به نحو تزییقی هست حتما باید یک همچین تصرفی لا اقل در مرحله مدلول و ذات مدلول انجام گرفته باشد چون از یک طرف دارد که همه شکوک مثلا در آنها بنا بر اکثر وجود داشته باشد از یک طرف شک کثیر الشک را کار نداشته باشد. در مقام ثبوت در عالم ثبوت اگر حکم برای همه موارد جعل شده باشد و یک مورد حکم نداشته باشد اینها تنافی در مقام ثوبوت دارند. بنابر این در مقام ثبوت اینها بازگشت به یک نوع تزیق آن حکم می کند. بله احیانا اگر بخواهیم بگوییم که حکم اول عام بوده است وبعد خاص شده است معنایش نسخ است. اگر نخواهیم حکم را نسخ در موردش مطرح کنیم باید بگوییم در عالم ثبوت آن حکم از اول مزیّق بوده است. ولو دلیل دالّ بر او به نحو موسع دلالت می کرده است ولی ما از دلیل دوم کشف می کنیم که آن جعل از اول یک جعل موسّعی نبوده است و یک جعل مزیّقی بوده است. بنابر این در جایی که حکومت تزییقی باشد یا در دلالت دلیل، یا لا اقل در آن حکمی که دلیل محکوم متکفّل بیان او هست باید در آن یک نوع تصرّفی شده باشد یک نوع تزیّقی آن حکم داشته باشد. بنابر این مراد نهایی از دلیل محکوم یا حکمی که دلیل محکوم متکفّل بیان آن هست مراد نهایی از او به وسیله حاکم مشخص می شود. این در حکومت تزییقی. اما آیا حکومت توسعه ای هم به یکی از این دو شکل است؟

سؤال:

پاسخ: باشد مهم نیست. نه حالا اسمش را هر

نه آن یک قسمی از حکومت است. بله همین جور هم می شود. نه همه موارد حکومت هست. حکومت چند قسم دارد. حکومت تفسیری و تنزیلی داریم. شما حکومت تنزیلی را فقط دارید می گویید

لازم نیست تنزیل باشد. به اصطلاحی که شهید صدر معنا می کند در حکومت لازم نیست اصلا تنزیل باشد. أی تعبیری که مرحوم شیخ دارد که حکومت جایی که به معنای أی باشد یعنی باشد اینها مثال های روشن حکومت می گیرند. این تنزیل را در واقع موارد غیر روشن حکومت تلقی می کنند. خب توجه فرمایید بحث سر این است که در حکومت های توسعه ای وقتی شما می گویید که مثلا الطواف بالبیت صلوهٌ. مراد شما چیست؟ آیا مرادتان این است که مردم هر وقت من کلمه صلوه به کار بردم، مراد من از لفظ صلوه دلالت استعمالی جامع بین صلوه و طواف است؟ قطعا این جور نیست که وقتی شارع گفت صلّوا، صلوا یعنی مجازا صلوه به معنای صلوه طواف اراده شده است. این قطعا این جور نیست. یا آن موقعی که شارع داشت در صلوه در مقام عالم ثبوت شرطیت طهارت را جعل میکرد، در عالم ثبوت یک حکم لا صلوه الا بطهورٍ را می آورد و می گفت که نمازبدون وضو باطل است، آنجا در عالم ثبوت حکم را روی جامع بین صلوه و طواف برده است؟ قطعا این نیست. حالا صرف نظر از اینکه در خیلی از مراحل اصلا اشکال عقلی هم دارد و عرفی هم نیست ما به آن بحث هایش کاری نداریم که اصلا آیا معقول هست یا خیر. فرض کنید معقول. فرض کنید امکان پذیر باشد که یک جامع عرفی ای که فقط طواف و صلوه را در بر بگیرد. بیشتر از آن نباشد. بحث سر اشکال ثبوتی ما نیست. وجدانا آدم می داند که نه در عالم اثبات کلمه لا صلوه الا بطهورٍ در آن صلوه به معنای جامع بین صلوه و طهارت به کار رفت است نه در عالم ثبوت آن موقی که جعل اشتراط طهور برای صلوه می شده است آن موقع اشتراط طهور برای طواف هم بیان شده است. پس الطواف بالبیت صلوه چه می خواهد بگوید؟ الطواف بالبیت صلوهٌ در واقع یک جعل جدید است. مشابه جعل سابق بر روی موضوع جدید. یعنی همچنان که ما در مورد صلوه اشتراط طهارت را جعل کردیم، این الطواف بالبیت صلوهٌ می خواهد از جعل دیگری در مورد طواف گزارش دهد. الطواف بالبیت صلوه اگر یک موقعی است که جنبه انشائی دارد، انشاء جعل مماثل است. اگر جنبه اخباری دارد اخبار از جعل مماثل است. جعل جدید است بحث ما این است. و این را باب حکومت اسمش گذاشته اند اصلا مناسب نیست. مناسب این است که این را باب جدیدی باز کنیم باب تنزیل که باب تنزیل رابطه اش با حکومت هم عموم و خصوص من وجه است. حالا بحث های تفصیلی اش را نمی خواهم وارد بحث شوم. ولی نکته ای که می خواهم در این مثال پیاده کنم این است در این جور مواردی که ما ز باب تنزیل می دانیم، نه دلیل منزّل علیه، دلالت دلیل منزّل علیه تغییر می کند نه آن حکمی که دلیل منزّل علیه به آن حکم ناظر است در مقام ثبوت تغییر دارد. تنزیل خودش انشائا یا اخبارا از یک حکم جدید و یک جعل جدید حکایت می کند. حالا اخبارا یا انشائا. خب این این شکلی.

سؤال:

پاسخ: هیچ تغییر نمی دهد مراد استعمالی. الطواف بالبیت صلوه هیچ تغییری در مراد استعمالی نمی دهد. آن روایتی که گفته ست لا صلوه الا بطهور کلمه صلوه در آن به معنای صلوه خودش است. آن جعلی که در آن جعل شارع مقدس شرطیّت طهور را برای صلوه اعتبار کرده است، در عالم ثبوت آن هم مربوط به صلوه است. پس الطواف بالبیت صلوه چیست؟ می گوید یک جعل دیگری مشابه همان جعلی که روی صلوه رفته بود که آن را مشروط به طهور کرده بود، یک جعل مشابه آن هم روی طواف هست. این باب تنزیل این باب هست.

سؤال:

پاسخ: نه ذات مدلول نیست. باب جدیدی است. بحث این است که این اصلا حکومت نیست. این که ما این را اسمش را حکومت گذاشته ایم غلط است. چیزی به نام حکومت توسعه ای در این مثال تطبیق نمی شود. حالا من در آن بحثی که در ذکری هم چاپ شده است و درس ها هم ذکر کرده ام گفته ام که این جور نیست که ما حکومت توسعه ای نداشته باشیم گاهی اوقات حکومت توسعه ای داریم ولی بحث این است که همه تنزیل ها و همه چیزهایی که تنزیل هست اینها ناظر به ذات مدلول نیست. مثال زده بودم که حکومت توسعه ای مثال که زده بودم این بود که یک روایت داریم می گوییم الخمر حرامٌ. یک روایت دیگر می گوید الفقاء خمر استقصره الناس. اصلا فقاع خمر است مردم کوچک شمرده اند. این می خواهد بگوید که اصلا ولو لفظ خمری که به کار برده می شود حقیقتا فقاع را می گیرد ولی شما به دلیل اینکه نمی دانید که فقاع آن خواص خمر ندارد و خمر در نزد شما به معنای جامع بین خمر و فقاع نیست. ولی این حقیقتا خمر است این برای این است که بگوید که اگر گفتم که خمر حرام است، این خمر فقاع را هم،

دلالت دلیل را می خواهد تکمیل کند. بعضی چیزها هست که به دلیل اینکه عرف عام توجه به مصداقیت یک مصداق ندارند، آن کلمه از آن مصداق دیگر شامل آن مصداق نیست. می گوید که نه بابا الفقاع خمرٌ استقصره الناس. ای مردم بدانید که اشتباه می کنید خمر را که به کار می برید یک معنای از آن استعمل می کنید که شامل فقاع نیست. فقاع حقیقتا خمر است. جایی که از تخطئه عرف در کاربرد یک لفظ.

سؤال:

پاسخ: نه بحث توسعه نیست. توسعه دلالتی است. ببینید اگر واژه این روایت را نگفته بود، چون اصل اولی این است که الفاظی که در کلام شارع به کار رفته است به آن معنایی به کار رود که عرف می فهمد. به آن تطبیقاتی

سؤال:

پاسخ: بله جلوی آ« درک فقّاع به معنایی که عرف متعارف درک می کند آن را می گیرد.

سؤآل:

پاسخ: عیب ندارد اگر آن هم بگوید آن هم حکومت است. گوید من هر وقت کلمه خمر را به کار بردم در این معنای جامع است. آن هم حکومت تفسیری صریح است در واقع. آن هم توسعه است اشکال ندراد. در واقع دلیلی که دال بر تحقق یک حقیقت شرعیه است. بگوید که من اصطلاح جدید دارم. این لفظ را وقتی به کار می برم به این معنای عام به کار می برم

سؤال:

پاسخ: در واقع تفسیر است. می خواهد بگوید که اگر حاکم نبود، اصل اولی این است که الفاظی که در لسان شرع به کار رفته است، به همان مفاهیم عرفیه به کار رود. اگر شارع آمد و گفت اینجا من یک اصطلاح جدید دارم. این اصطلاح جدید باعث می شود که ما این لفظ را به اصطلاح شرعی حمل کنیم. آقایان می گویند دیگر که الفاظی که در لسان شارع هست در مرحله

اگر مصطلح شرعی داشته باشد به مصطلح شرعی حمل می شود. اگر مصطلح شرعی نداشته باشد به مصطلح عرفی حمل می شود. اگر مصطلح عرفی نداشته باشد به معنای لغوی حمل می شود. بنابر این در جایی که به وسیله دلیل حاکم اصلا مصطلح شرعی بودنش کشف می شود. خب اینجا این به این معنا حکومت توسعه ای است دیگر حکومت تفسیری است.

سؤال:

پاسخ: آهان آن مشکلی که قبلا اشاره کردم برای همین بود که حکومت تفسیری اصلا. تفسیر به قرینه منفصل با ما چطوری حل کنیم؟ فرض این است که آن مشکل را ما به طور کلی در حکومت تفسیریه حل کردیم. مثلا حالا چون گفتید توضیح بیشتر بدهم آن را. در تفسیر گاهی اوقات این تفسیر ها ناشی از این است که وقتی آن را به کار برده بوده است همراه آن قرینه ای وجود داشته است این در واقع از آن قرینه همراه کلام ممکن است بگوییم کاشف هست و یکی دیگر این است که در واقع ظهور را بقائا می خواهد تغییر دهد. اینکه ما تصور کنیم که ظهور یک امری است که زمانی که ایجاد شد همیشه هم باید به همان حد باشد این ما دلیل نداریم. ما ممکن است بگوییم که یک لفظی من الآن به کار می برم این لفظ را برای این به کار می برم که ده روز دیگر این لفظ برای به طرف مقابل وقتی به طرف مقابل می رسد و او می خواهد از این لفظ استفاده کند همراه آن چیزش را بیان می کنم هیچ مانعی ندارد. الآن مثلا مجمل باشد و ده روز دیگر مبیّن باشد. الآن مرادش یک معنای خاصی باشد و ده روز دیگر معنایش تغییر کند. هیچ مانعی ندارد. یعنی ما می توانیم یک دلیل را بقائا تغییر ظهور دهیم. ظهور یک امری نیست که حدوث و بقاء نداشته باشد. ممکن است بگوییم حدوث و بقا داشته باشد. به خصوص اطلاق مقامی آیات قرآنی را که بیان کردم یک نکته ای اینجا میخواهم ضمیمه کنم. ممکن است ما بگوییم که با آمدن آیات ارث که در سوره نساء آمده است مفاد اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض که در سوره انفال و احزاب آمده است مفاد آن یک اطلاق مقامی در کنارش شکل می گیرد که مرادش را تعیین می کند. کشف از اینکه بقائا یعنی ببینید

انعقاد ظهور شما تعبیر می کنید. ظهور انعقاد شدنی نیست. ظهور می تواند تغییر کند

سؤال:

پاسخ: نه آن یک مرحله نه لازمه اش آن مطلب نیست. این اصل این دیدگاه را می خواهم عرض کنم. این دیدگاه حالا نیاز به توضیحات دارد. می خواهم بگویم یکی از چیزهایی که بحث تفسیر می تواند داشته باشد آن که تفسیر می تواند ظهور یک کلام را تغییر دهد بقائا. به این اعتبار که آن کلام قرار است همین جور باقی باشد اگر حالا این جوری من چیز کردم ما یک کلامی به کار می بریم بگوییم که اکرم العالم بالمعنی الذی یعینه الدلیل الحاکم. اصلا هنگامی که آن اول چیز کرده است اینگونه بگوید که به آن معنایی که قرینه تعیین می کند این هیچ مانعی که ندارد که قرینه اش بعدا ذکر شود. حالا اگر یک موقعی به خاطر نکته اول این جهت را نگفته است ولی بعدا این قرینه می خواهد ظهور بقائی دلیل را تشکیل دهد. حالا این یک

سؤال:

پاسخ: نه نوعا این جور نیست. من نمی خواهم بگویم که بحث سر این است که امکان ثبوتی قضیه وجود دارد. این خودش یک تحلیلی است که ممکن است که بعضی موارد را به این معنا آن بحث ها چیز بود آن حل یک سری مشکل جایی که شما فرض کنید که از وقت عمل تأخیر نیفتاده باشد. بحث من این است که فرض کنید که مثلا در روایات ما هست که خداوند زکات را که نازل کرد، آیه زکات که آمد، حضرت هیچ چیزی نکرد یک سال بعد زکات گرفت. اگر بین این یک سال شارع مقدس بیانی در مورد زکات آورده باشد. اشکالی ندارد. اشکال عقلی که ندارد. قبل از وقت عمل مرادش را از آن کلمه زکات معین کرده باشد. هیچ مانع چیزی ندارد. ظهور بدوی کلام شکل گرفته باشد ظهور شکل می گیرد بنابر این آن حرفی که می فرمایید مقدمات کمت متوقّف بر عدم وجود قرینه منفصله هست با عرض ما منافات ندارد. ما می خواهیم بگوییم که در هر مرحله، گوش کنید در هر زمان ظهور در آن زمان متوقّف است که در آن زمان قرینه منفصله ای وجود نداشته باشد. و این منافات با این ندارد که این ظهور بقائا تغییر کند. این حالا یک مرحله ای است که حالا چون شما سؤال کردید خواستم اجمالا چیز خیلی دخالتی در بحث ما ندارد ولی خوستم این یک دیدگاه را اجمالا اشاره کنم که توضیحات مفصلی دارد

سؤال:

پاسخ: بله مراد جدی ممکن است از ابتدا تا انتها یکی باشد. مراد جدی یکی باشد ولی به دلیل اینکه هنوز وقت عمل نیامده است، ابتدا یک چیزی بیان شده است که مراد جدی نباشد. آن مشکلی ندارد. آن مشکلی که آن جاها ما معمولا چیز می کردیم که باید کاشف این باشد که قبل از وقت عمل یک قرینه آمده است به خاطر این بود که از وقت عمل گذشته بود. دو بحث است یکی اینکه مفسّر ما اگر قرینه منفصل باشد قبل از وقت عمل این چطوری می تواند دخالت در ظهور داشته باشد؟ به نظر من مشکلی ندارد که ظهور حتی ظهور استعمالی را من این را می خواهم بگویم حتی ظهور استعمالی را به قرینه منفصل تغییر دادن هیچ مشکل و مانعی ندارد.

سؤال:

پاسخ: نه نه هر زمان ظهور دارد این ظهور حجت است. و بعد که چیز آمد ظهور که تغییر کرد ظهور تغییر می کند. ظهور در هر زمان حجت است بر مراد. ظهور فی کل زمانٍ حجهً. وقتی حجت دیگر آمد دیگر حجت نیست. این جوری تفکر به اصطلاح این دیدگاه این است. خب حالا اینها حاشیه قضیه بود. اجازه دهید خود اصل مطلب را عرض کنم. بحث ما این است که آیا روایت هایی که گفته است ولد الولد یقمن مقام الولد. آن روایتی که گفته است اولاد البنت یقمن مقام البنت. اینها از کدام سنخ است؟ آیا تصرف در مراد استعمالی ولد در آیه قرآن می کند یا حکم را تغییر می دهد این هم دو جور. یا هیچ کدام اصلا ناظر به جعل جدید است. این سه تصویری که ما در باب حکومت کردیم را می خواهیم در آیه پیاده کنیم. این انشاء الله فردا.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد